



Bodily Resurrection in Islamic Philosophy and the Mind–Body Problem in Contemporary Thought: Analysis and Responses to Objections

Fatemeh Bouchani^۱

^۱. Level-۲ Seminary Student, Al-Zahra (peace be upon her) Seminary — Sahneh City

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received

۲۰ October ۲۰۲۴

Received in revised form

۲۰ December ۲۰۲۴

Accepted

۶ January ۲۰۲۵

Available online

۲۵ March ۲۰۲۵

Keywords:

Bodily Resurrection
Mind–Body Problem
Personal Identity
Soul
Islamic Philosophy

ABSTRACT

Bodily resurrection is one of the most fundamental doctrines of Islamic theology, consistently accompanied by philosophical questions regarding the manner in which the body returns and how personal identity is preserved. In the modern era, the emergence of the mind–body problem in contemporary philosophy has reintroduced these questions from a new angle, raising challenges about the possibility of reconstituting the body, the continuity of consciousness, and the relationship between soul and body in the afterlife. The central question of this study is how the doctrine of bodily resurrection can be explained in light of philosophical discussions on personal identity and the mind–body problem, while also addressing the associated objections. The aim of this research is to offer a conceptual and philosophical analysis of bodily resurrection within the framework of Islamic philosophy and to examine its relationship with the mind–body problem in contemporary thought. Accordingly, the study seeks to show how the anthropological foundations of Islamic philosophy—particularly the theory of the soul—can provide a theoretical basis for explaining the continuity of human identity in the Hereafter. It also explores how this philosophical tradition can address objections such as the dispersion of bodily parts, material alteration, and the challenge of identity persistence. The research method is descriptive–analytical, and the data have been collected through the study of Qur’anic sources, exegetical works, theological texts, and philosophical literature. The findings indicate that in Islamic philosophy, personal identity depends not primarily on the constant materiality of the body but rather on the reality of the soul and its continuity; the body in the Hereafter is reconstructed in relation to this soul. On this basis, bodily resurrection is not understood as the return of the same worldly matter but as the emergence of a body suited to the afterlife, one that preserves human personal identity. Such an analysis can clarify several challenges raised in the philosophy of mind regarding the mind–body relationship and the problem of identity persistence within a theological and philosophical horizon.

Cite this article: Bouchani, Fatemeh. (۲۰۲۵). Bodily Resurrection in Islamic Philosophy and the Mind–Body Problem in Contemporary Philosophy: Analysis and Responses to Objections. *Modern Islamic Studies in the Context of Modernity*, ۱(۲), ۱۲۳–۱۳۷.

 <http://doi.org/.....>



© The Author(s).

Publisher: Quarterly Journal of Modern Islamic Studies and Modern.

مقدمه

مسئله معاد جسمانی از بنیادی‌ترین آموزه‌های الهیات اسلامی است که در طول تاریخ اندیشه اسلامی همواره مورد توجه متکلمان، مفسران و فیلسوفان قرار داشته است. این آموزه به مسئله بازگشت انسان پس از مرگ با حفظ هویت شخصی و تحقق نوعی حیات بدنی در جهان آخرت اشاره دارد. از آنجا که انسان موجودی مرکب از ابعاد مختلف وجودی تلقی می‌شود، تبیین چگونگی بازگشت او در قیامت همواره با پرسش‌های فلسفی و کلامی همراه بوده است. یکی از مهم‌ترین این پرسش‌ها، مسئله نسبت میان روح و بدن و نقش هر یک در تحقق هویت انسانی است. در متون دینی اسلامی بر بازگشت واقعی انسان در قیامت و برانگیخته شدن او تأکید شده است، اما فهم فلسفی این آموزه مستلزم بررسی دقیق مبانی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی آن است. در این میان، چگونگی بازسازی بدن، حفظ هویت شخصی انسان و نسبت نفس با بدن در فرآیند معاد از جمله مهم‌ترین مسائل نظری به شمار می‌رود که همواره در مباحث فلسفی و کلامی مورد توجه بوده است.

با گسترش مباحث فلسفه ذهن در دوره معاصر، مسئله‌ای که در فلسفه با عنوان «مسئله ذهن-بدن» شناخته می‌شود، بار دیگر توجه اندیشمندان را به نسبت میان حالات ذهنی و ساختارهای بدنی جلب کرده است. این مسئله به پرسش از چگونگی ارتباط آگاهی، ادراک و حالات ذهنی با ساختارهای فیزیکی بدن و به‌ویژه مغز می‌پردازد. طرح چنین پرسشی در فلسفه معاصر، زمینه‌ای فراهم کرده است تا برخی از چالش‌های قدیمی مرتبط با معاد جسمانی نیز در قالبی جدید مورد بررسی قرار گیرد. از جمله این چالش‌ها می‌توان به مسئله تداوم هویت شخصی، امکان بازگشت بدن پس از تجزیه و پراکندگی اجزای آن، و نسبت میان آگاهی و ساختارهای مادی بدن اشاره کرد. در چنین فضایی، بازخوانی مفهوم معاد جسمانی در چارچوب مباحث فلسفی جدید می‌تواند به فهم عمیق‌تر این آموزه کمک کند و نشان دهد که چگونه می‌توان میان آموزه‌های دینی و مباحث فلسفی معاصر نوعی گفت‌وگو و هم‌افقی برقرار ساخت.

هدف اصلی این پژوهش تحلیل فلسفی معاد جسمانی در چارچوب حکمت اسلامی و بررسی نسبت آن با مسئله ذهن-بدن در فلسفه معاصر است. این تحقیق می‌کوشد با تکیه بر مبانی انسان‌شناختی حکمت اسلامی، به‌ویژه نظریه نفس، نشان دهد که چگونه می‌توان تداوم هویت شخصی انسان را در فرآیند معاد تبیین کرد و در عین حال به برخی از شبهات و پرسش‌های مطرح در این زمینه پاسخ داد. در این راستا، تلاش شده است تا ابتدا مفاهیم کلیدی مرتبط با معاد جسمانی و مسئله ذهن-بدن تبیین شود و سپس با بررسی مبانی فلسفی این دو حوزه، امکان نوعی هم‌سنجی و تحلیل تطبیقی میان آن‌ها فراهم گردد. هدف دیگر این پژوهش آن است که ظرفیت‌های نظری حکمت اسلامی در پاسخ‌گویی به چالش‌های جدید فلسفی درباره رابطه ذهن و بدن و مسئله هویت شخصی روشن شود.

اهمیت و ضرورت انجام این پژوهش را می‌توان از چند جهت مورد توجه قرار داد. نخست آنکه مسئله معاد جسمانی یکی از ارکان اساسی باورهای دینی در سنت اسلامی است و تبیین عقلانی آن همواره مورد اهتمام متفکران مسلمان بوده است. طرح گسترده مسئله ذهن-بدن در فلسفه معاصر موجب شده است که پرسش‌های تازه‌ای درباره ماهیت آگاهی، رابطه ذهن و بدن و استمرار هویت انسانی مطرح شود. این پرسش‌ها در بسیاری موارد با مباحث مرتبط با معاد جسمانی پیوند می‌یابند و گاه به عنوان چالش‌هایی در برابر تبیین سنتی این آموزه مطرح می‌شوند. از این رو، بررسی دوباره معاد جسمانی در پرتو این مباحث می‌تواند به غنای نظری الهیات اسلامی کمک کند و نشان دهد که چگونه می‌توان میان سنت فلسفی اسلامی و مباحث فلسفه معاصر نوعی تعامل معرفتی برقرار کرد. افزون بر این، پرداختن به این موضوع می‌تواند به روشن‌تر شدن جایگاه انسان در نظام هستی و تبیین دقیق‌تر رابطه میان ابعاد مادی و غیرمادی وجود او یاری رساند.

در حوزه پیشینه پژوهش، آثار متعددی به بررسی معاد جسمانی از منظر کلامی، فلسفی و تفسیری پرداخته‌اند. برخی از این آثار با تکیه بر متون دینی و تفسیری کوشیده‌اند آموزه معاد را در چارچوب معارف قرآنی تبیین کنند و بر واقعیت عینی بازگشت انسان در قیامت تأکید ورزند. در برخی دیگر از پژوهش‌ها، مسئله معاد جسمانی در چارچوب مباحث فلسفی و انسان‌شناختی مورد تحلیل قرار گرفته و نقش نفس در حفظ هویت انسان و نسبت آن با بدن در فرآیند معاد بررسی شده است. همچنین در سال‌های اخیر،

شماری از پژوهش‌ها به بررسی نسبت میان مباحث فلسفه ذهن و آموزه‌های دینی پرداخته و کوشیده‌اند مسئله ذهن-بدن را با برخی مفاهیم الهیاتی مرتبط سازند. با این حال، بسیاری از این مطالعات یا به صورت مستقل به معاد جسمانی پرداخته‌اند یا مسئله ذهن-بدن را صرفاً در چارچوب فلسفه معاصر بررسی کرده‌اند و کمتر به پیوند تحلیلی میان این دو حوزه توجه داشته‌اند. وجه تمایز پژوهش حاضر در آن است که می‌کوشد با نگاهی تحلیلی، معاد جسمانی را در پرتو مباحث مرتبط با مسئله ذهن-بدن مورد بررسی قرار دهد و از این طریق امکان گفت‌وگو میان حکمت اسلامی و فلسفه معاصر را فراهم سازد. در این تحقیق تلاش شده است تا با بهره‌گیری از مبانی انسان‌شناختی حکمت اسلامی، به‌ویژه مفهوم نفس و نقش آن در حفظ هویت شخصی، پاسخی فلسفی به برخی از چالش‌های مطرح درباره معاد جسمانی ارائه شود. بدین ترتیب، این پژوهش نه صرفاً در پی تکرار مباحث سنتی معاد است و نه به طرح مباحث فلسفه ذهن به صورت مستقل اکتفا می‌کند، بلکه می‌کوشد با پیوند دادن این دو حوزه، چارچوبی تحلیلی برای فهم بهتر مسئله هویت شخصی، رابطه نفس و بدن و امکان تحقق معاد جسمانی ارائه دهد. چنین رویکردی می‌تواند گامی در جهت گسترش گفت‌وگوی میان سنت فلسفی اسلامی و مباحث فلسفی معاصر به شمار آید و زمینه‌ای برای بررسی عمیق‌تر مسائل مرتبط با انسان و سرنوشت او در افق‌های جدید فراهم سازد.

۱. مفهوم‌شناسی

برای بررسی دقیق مسئله معاد جسمانی و نسبت آن با مسئله ذهن-بدن، نخست لازم است مفاهیم بنیادین این پژوهش به صورت روشن تبیین شوند. مفهوم‌شناسی زمینه فهم صحیح اصطلاحاتی مانند معاد جسمانی، ذهن، نفس و هویت شخصی را فراهم می‌کند و از ابهام‌های مفهومی در تحلیل‌های فلسفی و کلامی جلوگیری می‌نماید. از این رو در این بخش، مهم‌ترین مفاهیم مورد استفاده در پژوهش به طور اجمالی بررسی می‌شوند.

۱.۱. تبیین معاد جسمانی در حکمت اسلامی

واژه «معاد» در ریشه لغوی از ماده «عَوَدَ» به معنای بازگشتن و رجوع به حالت یا مکان نخستین است و در ساختار اسمی بر زمان یا مکان بازگشت دلالت دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۴۵). در منابع لغت، این واژه به معنای جایگاه بازگشت و منزلگاه نهایی انسان پس از مرگ نیز به کار رفته که بر نوعی صبرورت وجودی دلالت می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱۲). ترکیب آن با «جسمانی» که منسوب به «جِسم» (کالبد و توده مادی دارای ابعاد) است، بر بازگشتی دلالت دارد که با بدن و ابعاد مادی همراه است. در لغت‌نامه‌های فارسی نیز معاد را به معنای رستاخیز و بازگشت جان به تن دانسته‌اند که با قید جسمانی، بر جنبه مادی و بدنی این احیا و بازآفرینی تأکید می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۲۸۴). این اصطلاح لغوی در کل به معنای بازگرداندن دوباره روح به کالبد مادی در برابر معاد روحانی و مجرد است.

معاد جسمانی در حکمت اسلامی در سطح مفهوم‌شناختی، ناظر به بازگشت انسان پس از مرگ به نحوی از وجود است که در آن، بدن نیز سهمی واقعی و نه صرفاً مجازی دارد. در این چارچوب، «معاد» صرفاً استمرار روح یا بقای معنوی انسان تلقی نمی‌شود، بلکه بازگشتی است که هم به تداوم هویت شخصی مربوط است و هم به تحقق نوعی حیات بدنی متناسب با نشئه آخرت. از این رو، مفهوم «جسمانی» در اینجا نه به معنای تکرار دقیق وضعیت زیست‌شناختی بدن دنیوی، بلکه به معنای تحقق بدن‌مندی و ادراکات بدنی در عالمی دیگر است؛ بدنی که نسبتش با نفس، نسبت ابزار و صورت‌بندیِ ظهورات نفسانی در مرتبه‌ای متفاوت تلقی می‌شود (سعیدی مهر، ۱۳۹۷، ص ۱۸۷).

در متن وحی، «بازگشت» و «برانگیخته شدن» با زبان‌ها و صور گوناگون بیان شده است. یکی از محورهای زبانی قرآن برای توصیف معاد، «بعث» و «نشور» است که بر احیای پس از مرگ دلالت می‌کند. آیه مشهور چنین است:

«قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿۱۰۱﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»

ترجمه: «گفت: چه کسی استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده‌اند؟ بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد، زنده‌اش می‌کند.» دلالت مفهومی آیه آن است که اشکال منکر، ناظر به پراکندگی و زوال بدن است و پاسخ، بر امکان احیای بدنی

و بازآفرینی همان حقیقت انسانی با اتکای به قدرت و علم الهی تکیه دارد؛ یعنی معاد در افق قرآنی، صرف یادکرد اخلاقی یا نمادین نیست، بلکه احیای واقعی انسان است (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۸، ص ۱۱۸).

از حیث مفهوم‌شناسی، حکمت اسلامی میان «امکان عقلی بازگشت بدن» و «کیفیت وقوعی آن» تفکیک می‌کند. امکان عقلی، با این مقدمه تقویت می‌شود که هویت انسان به ماده ثابت بدن فروکاسته نیست. بدن دنیوی به طور مستمر در تغییر است و با این حال، وحدت شخصی محفوظ می‌ماند؛ بنابراین عنصر هویت‌بخش باید چیزی فراتر از ماده سیال باشد. اینجا مفهوم «نفس» به مثابه حقیقت مدبر و حامل وحدت ادراک و اراده وارد می‌شود؛ نفسی که با بدن رابطه تدبیر دارد و بدن را در چارچوب حیات دنیوی سامان می‌دهد (اللهوردی خانی، ۱۳۸۷، ص ۹۶). در نتیجه، «جسمانی» بودن معاد به معنای بازگشت بدن به عنوان ساحتی از تحقق انسانی است، نه به معنای وابستگی هویت به همان اتم‌ها و اجزای پراکنده.

در منابع روایی، زبان معاد غالباً بر دو محور می‌چرخد: محور نخست، واقع‌گرایی رخداد قیامت و انکارناپذیری آن؛ محور دوم، توصیف‌هایی از بدن مندی اخروی که به نحوی نشان می‌دهد پاداش و کیفر صرف حالت‌های ذهنی نیست، بلکه تجربه‌هایی است که به نحوی با بدن مرتبط می‌شود. در روایتی آمده است:

«يُعَادُ الْبَدَنُ كَمَا بَدَأَ»

ترجمه: «بدن بازگردانده می‌شود همان‌گونه که آغاز شد.» در تحلیل مفهومی این‌گونه گزارش‌ها، مقصود از «همان‌گونه که آغاز شد» می‌تواند ناظر به اصل تحقق بدن و نه عینیت جزء به جزء مادی باشد؛ زیرا زبان روایت در مقام تثبیت واقعیت بدن مندی اخروی است، نه ورود به جزئیات فیزیکی بازسازی (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۲۱۲).

قرآن برای تبیین پیوند هویت و بدن در قیامت، از مفاهیمی مانند «کتاب»، «حفظ»، و «علم» بهره می‌گیرد تا نشان دهد هویت شخصی و نسبت انسان با اعمالش در ساحت الهی محفوظ است. آیه «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِدْنَا كِتَابَ حَفِيظًا» چنین می‌گوید:

ترجمه: «ما می‌دانیم زمین از آنان چه می‌کاهد و نزد ما کتابی نگهدارنده است.» این بیان، از یک سو به مسئله تجزیه بدن در خاک التفات دارد و تضمین می‌کند که فقدان ماده، مساوی با فقدان هویت نیست؛ زیرا نسبت شخص با حقیقت خود و اعمالش محفوظ است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۲۲، ص ۱۴۹).

در حکمت اسلامی، «معاد جسمانی» در برابر دو تقلیل‌گرایی قرار می‌گیرد: یکی تقلیل معاد به «معاد روحانی صرف» که بدن مندی اخروی را انکار یا تأویل می‌کند؛ دیگری تقلیل معاد به «بازگشت مکانیکی ماده» که انسان را در حد اجتماع اجزاء فیزیکی فرو می‌کاهد. مفهوم‌پردازی حکمی می‌کوشد نشان دهد بدن در قیامت شأنی حقیقی دارد، اما حقیقت انسان منحصر در بدن نیست. این نقطه تعادل، از حیث مفهومی در گزاره‌هایی چون «حفظ هویت نفسانی همراه با تحقق بدن مناسب نشئه» قابل صورت‌بندی است (قائمی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۲).

همچنین مفهوم «برزخ» در حکمت اسلامی واسطه‌ای مفهومی میان مرگ و قیامت ایجاد می‌کند. برزخ، نشئه‌ای است که در آن، نفس انسانی پس از مفارقت از بدن دنیوی، حیات و ادراک دارد. پذیرش برزخ کمک می‌کند که مفهوم معاد جسمانی به معنای «فقط بعد از قیامت تازه حیات شروع می‌شود» فهم نشود، بلکه به عنوان تکمیل فرایند وجودی انسان تلقی گردد. آیه «وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرَزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» دلالت می‌کند که میان مرگ و بعث، مرتبه‌ای فاصله‌گذار وجود دارد. ترجمه: «و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.» در تحلیل مفهومی، این آیه استمرار هویت و آگاهی را در فاصله مرگ و قیامت مفروض می‌گیرد و بدین وسیله فهم جسمانی بودن معاد را در بستر یک سیر طولی از مراتب وجودی قرار می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۵، ص ۲۷۶).

مفهوم «جسمانی» در این منظومه صرفاً یک صفت فیزیکی نیست، بلکه نشان‌دهنده این معناست که انسان در آخرت نیز با ساحتی از انکشافات وجودی مواجه است که با «صورت بدنی» و تجربه‌های متناسب با آن همراه است. بنابراین، معاد جسمانی در حکمت اسلامی مفهومی است میان‌دار عقل و نقل: نقل، واقعیت بازگشت و بدن مندی را تثبیت می‌کند و عقل، با تمایز نهادن میان ماده و هویت و با تبیین نقش نفس، آن را معقول می‌سازد (حسینی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۹۳).

۱،۲. مسئله ذهن-بدن در فلسفه معاصر: ماهیت و رویکردها

واژه «ذهن» در لغت به معنای هوشمندی، زیرکی و توانایی درک سریع مطالب آمده است و ریشه آن بر نوعی توانمندی و قوت در فهم دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۱۸). در فرهنگ‌های معتبر عربی، ذهن را مترادف با حفظ، فهم و صفای قلب در دریافت مفاهیم دانسته‌اند که قوه‌ای برای ادراک، تعقل و یادآوری است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۸۹). در لغت‌نامه‌های فارسی، ذهن به معنای قوه ادراک، حافظه و خاطره تعریف شده است که شامل تمامی فعالیت‌های درونی و ادراکی انسان می‌شود (معین، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۶۴). این واژه از حیث لغوی بر جنبه باطنی و غیرمحسوس وجود انسان تأکید دارد که وظیفه آن بازنمایی و فهم صورت‌های ادراکی است. به عبارت دیگر، ذهن در لغت به معنای استعدادی است که نفس برای تحصیل شناخت و نگهداری دانسته‌ها از آن بهره می‌برد (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۲۰).

مسئله ذهن-بدن در فلسفه معاصر، در سطح مفهوم‌شناختی، به پرسش از نسبت میان تجربه‌های ذهنی (آگاهی، ادراک، درد، قصد، معنا) و واقعیت‌های بدنی/فیزیکی (مغز، دستگاه عصبی، ساختارهای زیستی) بازمی‌گردد. این مسئله از یک سو پرسشی هستی‌شناختی است، زیرا می‌پرسد ذهن از چه سنجی است و چگونه در جهان جای می‌گیرد؛ و از سوی دیگر پرسشی تبیینی است، زیرا می‌خواهد بداند چگونه حالات ذهنی به حالات بدنی وابسته یا مرتبط‌اند. در دل این مسئله، مفهوم «آگاهی» جایگاهی کانونی دارد؛ زیرا آگاهی دارای وجه اول شخصی و کیفیاتی است که به دشواری در زبان توصیف فیزیکی گنجانده می‌شود (خوش‌صحب، ۱۳۹۳، ص ۶۹).

در مفهوم‌پردازی معاصر، چندگانه‌انگاری و یگانه‌انگاری دو خانواده کلان از رویکردها را شکل می‌دهند. در دوگانه‌انگاری، ذهن و بدن دو سنخ واقعیت متمایزند و مسئله اصلی، توضیح تعامل یا هم‌بستگی این دو سنخ است. در یگانه‌انگاری، یا ذهن به بدن فروکاسته می‌شود یا بدن و ذهن هر دو به واقعیتی بنیادین‌تر ارجاع داده می‌شوند. در هر دو خانواده، پرسش هویت شخصی و استمرار آن نیز با مسئله ذهن-بدن گره می‌خورد؛ زیرا اگر «من» انسانی با آگاهی و حافظه و خودآگاهی تعریف شود، باید روشن گردد که این «من» تا چه حد به بدن وابسته است (مروج، ۱۳۹۸، ص ۵۴).

در میان رویکردهای یگانه‌انگارانه، فیزیکالیسم (ماده‌انگاری نو) مدعی است که هر واقعیتی در نهایت فیزیکی است یا به فیزیک تقلیل می‌یابد. در این چارچوب، حالات ذهنی یا همان حالات مغزی‌اند یا بر آنها «فرامی‌آیند»؛ یعنی تفاوت ذهنی بدون تفاوت فیزیکی ممکن نیست. با این حال، چالش تبیین «کیفیت تجربه» همچنان باقی می‌ماند؛ اینکه چرا و چگونه فرایندهای عصبی به تجربه درونی درد یا رنگ یا معنا می‌انجامند. این چالش در ادبیات معاصر با صورت‌بندی‌هایی مانند «شکاف تبیینی» مطرح می‌شود (خوش‌صحب، ۱۳۹۳، ص ۷۵).

در سوی دیگر، رویکردهای غیرتقلیل‌گرایانه می‌کوشند واقعیت ذهن را به رسمیت بشناسند، بدون آنکه به دوگانه‌انگاری سخت تن دهند. برخی به «نوخاسته‌انگاری» گرایش دارند و ذهن را خاصیتی نوظهور از سازمان‌یافتگی پیچیده مغز می‌دانند. برخی نیز به «کارکردگرایی» نزدیک می‌شوند و حالات ذهنی را نه با ماده حامل، بلکه با نقش علی-کارکردی‌شان تعریف می‌کنند. اهمیت این رویکردها برای بحث معاد آن است که اگر هویت شخصی به الگوهای کارکردی یا سازمانی وابسته شود، امکان تصور تداوم هویت بدون عینیت ماده خاص بدن، از حیث مفهومی تقویت می‌گردد، هرچند پرسش‌های انتقادی درباره کفایت الگو برای «خود تجربه» پابرجاست (مروج، ۱۳۹۸، ص ۶۰).

مسئله ذهن-بدن همچنین به پرسش از «علیت ذهنی» مربوط است: آیا ذهن می‌تواند در جهان فیزیکی اثر بگذارد یا همه چیز با علل فیزیکی بسته می‌شود. اگر علیت ذهنی نفی شود، آگاهی و اراده به پدیده‌هایی سایه‌وار تبدیل می‌گردند که نقش واقعی در رفتار ندارند. اما اگر علیت ذهنی پذیرفته شود، باید جایگاه آن در شبکه علی فیزیکی توضیح داده شود. این بحث از حیث پیوند با معاد اهمیت دارد؛ زیرا اگر ذهن صرفاً برجسی بر فرایندهای مغزی باشد، تصور بقا پس از مرگ دشوار می‌شود، اما اگر ذهن سنخیتی فراتر از فیزیک محض داشته باشد، امکان مفهوم‌پردازی برای بقا تقویت می‌گردد (سعیدی مهر، ۱۳۹۷، ص ۲۰۴).

در این میان، تحلیل‌های معاصر از «هویت شخصی» غالباً به معیارهایی چون تداوم حافظه، تداوم شخصیت روان‌شناختی، یا تداوم بدن ارجاع می‌دهند. هر معیار، با پرسش‌های دشواری مواجه است: تداوم بدن با تغییرات مداوم بدنی و امکان جایگزینی اجزا

چگونه سازگار می‌شود؛ تداوم حافظه با خطاها، فراموشی و امکان دستکاری چگونه پاسخ می‌یابد؛ و تداوم روان‌شناختی با گسست‌های شدید شخصیت چه می‌کند. نسبت این بحث‌ها با معاد از آنجاست که معاد، مدعی تداوم «همان شخص» است و بنابراین باید روشن شود «همان» بودن به چه معناست و چه چیزی آن را تضمین می‌کند (خوش‌صحبت، ۱۳۹۳، ص ۸۸).

در سنت اسلامی، پاسخ مفهومی غالباً از مسیر «نفس» می‌گذرد؛ اما برای گفت‌وگو با فلسفه معاصر، ابتدا باید صورت مسئله ذهن-بدن روشن شود. در اینجا، «ذهن» به عنوان قلمرو تجربه اول‌شخصی و معنابخشی و «بدن» به عنوان قلمرو توصیف سوم‌شخصی و عصب‌زیست‌شناختی تعریف می‌شود. محل نزاع آن است که آیا می‌توان قلمرو اول‌شخصی را کاملاً به سوم‌شخصی ترجمه کرد یا نه. اگر ترجمه کامل ممکن نباشد، نوعی واقعیت یا دست‌کم نوعی سطح تبیینی مستقل برای ذهن پذیرفته می‌شود. همین تمایز سطحی، در امکان‌سنجی بقا و معاد نقش ایفا می‌کند؛ زیرا بقای ذهن یا نفس در گرو آن است که تمام حقیقت «من» در سطح زیست‌شناختی حل نشده باشد (قائمی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۶).

اهمیت مسئله ذهن-بدن برای بحث معاد جسمانی در آن است که معاد هم به «بدن» مربوط است و هم به «هویت آگاهانه». اگر بدن‌مندی اخروی پذیرفته شود اما تداوم آگاهی تبیین نشود، معاد به بازسازی یک پیکره بی‌هویت فروکاسته می‌شود. و اگر تداوم آگاهی پذیرفته شود اما بدن‌مندی نفی گردد، معاد جسمانی به معاد روحانی تقلیل می‌یابد. از این رو، مفهوم‌شناسی دقیق ذهن-بدن در فلسفه معاصر زمینه را برای مقایسه و سنجش پاسخ حکمت اسلامی فراهم می‌کند، بی‌آنکه پیشاپیش نتیجه‌گیری نهایی تحمیل شود (اللهوردی خانی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۳).

۲. پیوند معاد جسمانی و چالش هویت شخصی: تحلیل و مواجهه با شبهات

بحث از پیوند میان معاد جسمانی و مسئله هویت شخصی در نقطه تلاقی دو حوزه مهم قرار می‌گیرد: الهیات اسلامی و فلسفه ذهن معاصر. این مسئله پرسش‌های بنیادینی درباره چیستی تداوم انسان پس از مرگ، نحوه ارتباط نفس و بدن، و امکان حفظ هویت فردی در فرآیند بازگشت به حیات اخروی مطرح می‌سازد. در این چارچوب، معاد جسمانی نه تنها یک آموزه دینی، بلکه موضوعی فلسفی است که با مباحث هویت، آگاهی، و رابطه ذهن-بدن پیوند عمیق دارد. این بخش با بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره هویت شخصی و تداوم وجود، زمینه لازم را برای تحلیل شبهات و چالش‌های مربوط به امکان بازسازی بدن و حفظ هویت در معاد جسمانی فراهم می‌کند.

۲.۱. هویت شخصی و تداوم وجود در نگرش‌های فلسفه ذهن

مسئله هویت شخصی در فلسفه ذهن معاصر ناظر به این پرسش است که چه چیزی موجب می‌شود فرد در طول زمان «همان» باقی بماند. در رویکردهای کلاسیک، هویت به عناصر ثابت یا جوهری نسبت داده می‌شد؛ اما در تحلیل‌های جدید، هویت به عناصر روان‌شناختی، تداوم آگاهی، ساختارهای حافظه، یا حتی الگوهای فیزیکی نسبت داده می‌شود. این مسئله با آموزه معاد جسمانی پیوند نزدیک دارد، زیرا در هر نظریه‌ای از معاد، پرسش از اینکه چگونه انسان پس از مرگ همان فرد پیشین است، پرسشی محوری محسوب می‌شود. برخی نظریه‌ها بر تداوم جسمانی تکیه می‌کنند و برخی بر تداوم نفس یا ذهن، و همین امر نقطه آغاز اختلاف میان الهیات اسلامی و فلسفه ذهن غربی است.

در دیدگاه‌های مبتنی بر تداوم روان‌شناختی، هویت فردی بر پایه استمرار آگاهی، حافظه و ویژگی‌های ذهنی شناخته می‌شود. در این نگاه، بدن نقش درجه دوم دارد و این ساختار ذهنی است که استمرار فرد را تضمین می‌کند. با این حال، این نظریه با مشکلاتی روبه‌روست؛ زیرا حافظه به راحتی دستخوش تغییر یا زوال می‌شود و نمی‌توان آن را ملاکی پایدار برای هویت دانست. در متون دینی نیز بر این نکته تأکید شده است که نفس انسانی، که منشأ ادراک و آگاهی است، از هلاک جسمانی مصون می‌ماند و در مسیر حیات پس از مرگ باقی است. این معنا در گزارش‌های روایی درباره عالم برزخ نیز قابل مشاهده است، جایی که از تداوم ادراک و آگاهی سخن گفته می‌شود، در حالی که بدن مادی در قبر تحلیل می‌رود، و این امر مؤید آن است که هویت شخصی وابسته به نفس دانسته شده است نه به بدن مادی (ری‌شهری، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۱۴۲).

در برخی آیات نیز اشاره مستقیم به این تداوم دیده می‌شود. در آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» آمده است که خداوند نفس‌ها را هنگام مرگ می‌گیرد، و این اشاره‌ای به بقای جوهری نفس است، نه بدن. ترجمه آیه چنین است: «خداوند جان‌ها را هنگام مرگشان می‌ستاند.» این تعبیر نشان می‌دهد که آنچه موضوع قبض و بسط الهی است و استمرار دارد، حقیقت انسانی در سطح نفس است و بدن نقشی تبعی دارد. این دیدگاه به‌خوبی با رویکردهای فلسفه اسلامی هماهنگ است که در آن انسانیت انسان نه با بدن بلکه با روح یا نفس تعریف می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۶۳).

دیدگاه‌های مبتنی بر تداوم فیزیکی نیز در فلسفه ذهن وجود دارند، اما این نظریه‌ها با دشواری‌های متعددی روبه‌رو هستند. اگر هویت فرد را تنها ادامه ماده تشکیل‌دهنده بدن بدانیم، تغییرات گسترده سلولی و جایگزینی طبیعی عناصر بدن در طول عمر انسان، ملاک هویت را از بین می‌برد. این نکته در کلام اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته و متون تفسیری تصریح می‌کنند که بدن دنیوی در هر دوره زمانی اجزای جدید جایگزین اجزای پیشین می‌کند، و این امر نشان می‌دهد که بدن به‌تنهایی نمی‌تواند معیار هویت پایدار باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۴۱).

برخی تفاسیر فقهی و کلامی نیز به این نکته اشاره کرده‌اند که روح انسان در حکم حقیقتی واحد است که هویت واقعی او را تشکیل می‌دهد. در این نگاه، تداوم هویت وابسته به بقا و استقلال روح است، نه به بقای ماده بدن (ایزدپناه، ۱۳۸۷، ص ۱۱۲). این تحلیل با دیدگاه‌هایی در فلسفه ذهن هم‌راستاست که هویت را در ساحت غیرمادی، یا به تعبیر برخی، در سطح «اطلاعاتی» یا «ساختاری» جست‌وجو می‌کنند.

در مقابل، دیدگاه‌های مادی‌گرا در فلسفه ذهن هویت را کاملاً به ویژگی‌های جسمانی گره می‌زنند؛ اما این رویکرد نیز با چالش‌های گسترده روبه‌روست. برای مثال، اگر هویت تنها مجموعه‌ای از ویژگی‌های مغزی باشد، در این صورت تکثیر مغز یا بازسازی آن در محیط دیگر می‌تواند به مسئله تکثر هویت منجر شود و این خود یک تناقض درونی ایجاد می‌کند. در منابع قرآنی نیز تأکید شده که حقیقت انسانی با نفس شناخته می‌شود و بدن ابزار عمل و تجربه اوست، نه منشأ هویت او (قرشی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۷۸).

از این منظر، آموزه معاد جسمانی نیز بر حفظ هویت شخصی تأکید می‌کند؛ زیرا بازگشت انسان به صورت همان فرد، مستلزم بقای آن حقیقتی است که او را از غیر متمایز می‌سازد. در متون حدیثی نیز به این مسئله اشاره شده که انسان در قیامت با حقیقت خود حضور می‌یابد، نه صرفاً با اجزای مادی مشابه (ابن بابویه، ۱۴۳۰ق، ص ۲۳۸).

یکی از نکات مهم در تحلیل هویت شخصی، تمایز میان «هویت عددی» و «هویت نوعی» است. هویت نوعی بیانگر آن است که افراد یک نوع، ویژگی‌های کلی مشترکی دارند؛ اما هویت عددی تنها بر یک فرد خاص دلالت می‌کند که در همه حالات خود همان فرد باقی می‌ماند. آموزه معاد جسمانی این نوع از هویت را مدنظر دارد. در برخی منابع کلامی آمده است که حقیقت انسان یک امر واحد و پیوسته است و این وحدت توسط نفس تضمین می‌شود نه توسط اجزای جسمانی (قائمی، ۱۳۷۵، ص ۹۲).

با توجه به این تحلیل‌ها، می‌توان گفت که مسئله هویت شخصی در فلسفه ذهن معاصر، اگرچه با ابزارهای مفهومی متفاوتی بیان می‌شود، اما در نهایت به نتایجی نزدیک به دیدگاه‌های الهیات اسلامی می‌رسد. این امر زمینه را برای تحلیل پیوند معاد جسمانی و چالش‌های آن فراهم می‌کند.

۲.۲. بازسازی بدن و حفظ هویت در معاد جسمانی: بررسی امکان

موضوع بازسازی بدن در معاد جسمانی از بنیادی‌ترین پرسش‌ها در حوزه کلام اسلامی و فلسفه ذهن است. مسئله اصلی این است که چگونه بدن نابودشده، تجزیه‌شده یا تغییر یافته می‌تواند دوباره ساخته شود، و آیا در این بازسازی هویت فرد کاملاً حفظ خواهد شد یا نه. این مسئله افق مشترکی میان مباحث فلسفه ذهن، هستی‌شناسی وجود انسان، و باورهای دینی درباره حیات پس از مرگ ایجاد می‌کند. در رویکردهای اسلامی، بازسازی بدن به‌عنوان ضرورتی برای تحقق معاد جسمانی مطرح می‌شود، اما این بازسازی صرفاً احیای ماده قبلی نیست، بلکه بازآفرینی ساختار واقعی انسان در نسبت با نفس اوست. در فلسفه ذهن نیز پرسش مشابهی درباره امکان تداوم هویت در فرآیند بازسازی یا انتقال ساختارهای ذهنی وجود دارد.

در آیات قرآن بارها تأکید می‌شود که بازسازی بدن در قیامت از دیدگاه قدرت الهی هیچ دشواری ندارد. یکی از آیات کلیدی در این زمینه، آیه «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» است. ترجمه: «گفت چه کسی استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو کسی که نخست بار آنها را آفرید، زنده‌شان می‌کند.» این آیه نشان می‌دهد که بازآفرینی بدن از منظر قدرت الهی امری بدیهی است، و از جهت فلسفی نیز استدلال می‌کند که هرکس قادر بر ایجاد اولیه است، قدرت بر اعاده نیز دارد (بیستونی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۲۱).

در تحلیل‌های کلامی، بدن انسان در معاد نه لزوماً با همان اجزای مادی دنیوی، بلکه با «تشخص‌دهنده»ای که نفس آن را صورت می‌دهد، بازسازی می‌شود. این دیدگاه در برخی متون کلامی به صراحت بیان شده است که بدن اخروی با بدن دنیوی «متحد در هویت» اما «مختلف در ماده» است، زیرا آنچه منشأ هویت است، ماده نیست، بلکه نفس است (اللهوردی خانی، ۱۳۸۷، ص ۷۹). به بیان دیگر، بدن اخروی «بدن انسانی» است اما نه لزوماً از همان ماده دنیوی. در منابع حدیثی نیز اشاره شده که انسان در قیامت با اعضا و جوارحی که گواه اعمال او هستند محشور می‌شود. این مطلب نشان می‌دهد که بدن اخروی کارکردی هماهنگ با حیات نفس دارد و بازسازی آن با تکیه بر حقیقت انسانی صورت می‌گیرد، نه صرفاً تکرار ماده سابق (حسینی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۱۶۳).

از جهت فلسفه ذهن، مسئله بازسازی بدن با موضوع «این‌همانی» میان شخص پیشین و شخص بازسازی شده پیوند دارد. برخی نظریه‌ها در فلسفه ذهن بر این باورند که اگر ساختار ذهنی و آگاهی فرد به‌گونه‌ای بازسازی شود که همان خصوصیات قبلی را داشته باشد، می‌توان گفت فرد همان است. این تحلیل نزدیکی قابل توجهی با دیدگاه‌هایی دارد که در فلسفه اسلامی درباره اتحاد نفس و بدن مطرح می‌شود. بر اساس این رویکرد، نفس انسان حقیقت پایدار اوست و بدن تنها نمود خارجی آن در عالم ماده است؛ بنابراین اگر نفس باقی باشد، بدن نیز می‌تواند دوباره بر اساس آن شکل بگیرد. همین معنا در برخی تحقیقات حدیثی نیز مورد اشاره قرار گرفته است که بدن در قیامت بر پایه حقیقت نفسانی شکل می‌گیرد (میرشفیعی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۸).

برخی تفاسیر اسلامی توضیح می‌دهند که بدن انسان در هر دوره زمانی در دنیا نیز دستخوش تغییرات گسترده می‌شود، اما هویت فرد محفوظ می‌ماند. این عنصر نشان می‌دهد که ملاک هویت بدن نیست، بلکه نفس است که بدن را در هر لحظه در ساختار خاصی نگه می‌دارد. از این رو، بازسازی بدن نیز با حفظ نفس، مستلزم حفظ هویت خواهد بود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۷).

در مباحث مرتبط با امکان بازسازی بدن، یکی از چالش‌های مهم، مسئله «تبدل اجزا» است. برخی معترضان معتقدند که چون اجزای بدن انسان در طول زمان تغییر می‌کند، نمی‌توان معاد جسمانی را بر بازگشت عین این اجزا دانست. اما متون تفسیری تصریح کرده‌اند که ملاک هویت نه اجزای ماده، بلکه «نظم خاص» و «ترکیب تشخص‌دهنده» است. به همین دلیل گفته شده است که بدن اخروی با بدن دنیوی متحد است، زیرا نظم و ساختار تشخص‌دهنده یکسان است، حتی اگر ماده متفاوت باشد (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۷، ص ۱۸۳).

برخی آثار کلامی تأکید کرده‌اند که بازسازی بدن در معاد هرگز به معنای «خلق بدن جدید بی‌ارتباط با شخص قبلی» نیست. بلکه این بدن در نسبت مستقیم با حقیقت فردی انسان قرار دارد و نوعی «امتداد هویت» میان بدن دنیوی و بدن اخروی برقرار است. این تحلیل با مسئله تداوم هویت در فلسفه ذهن نیز ارتباط دارد (سعیدی مهر، ۱۳۹۷، ص ۱۳۲).

برخی مفسران و محققان علوم قرآنی به آیه «وَنُنشِئُكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ» استناد کرده‌اند که نشان‌دهنده نحوه خاصی از ایجاد دوباره انسان در قیامت است. ترجمه آیه چنین است: «و شما را در چیزی که نمی‌دانید پدید می‌آوریم.» این تعبیر دلالت دارد بر اینکه بدن اخروی کیفیتی متفاوت از بدن دنیوی دارد، اما این تفاوت مانع از وحدت هویت نیست (مجمع البیان، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۴۴). در مقاله‌هایی که درباره شبهات معاد جسمانی نگاشته شده، تأکید می‌شود که بازسازی بدن نه تنها ممکن است، بلکه در چارچوب فلسفی نیز قابل تبیین است. در برخی پژوهش‌ها آمده است که اگر هویت فرد به نفس تعلق داشته باشد و نه به بدن، آنگاه بازسازی بدن به معنای تولید بدنی است که قابلیت اتحاد با نفس را دارد و این اتحاد موجب تحقق هویت واحد می‌شود (انواری، ۱۳۸۷، ص ۶۷).

با این تحلیل‌ها، روشن می‌شود که مسئله بازسازی بدن در معاد جسمانی، نه صرفاً یک پرسش فیزیکی، بلکه مسئله‌ای وجودشناختی، نفس‌شناختی و فلسفی است که بررسی آن امکان دفاع از معاد جسمانی را فراهم می‌سازد.

۲,۳. نقش نفس و روح در بقای هویت پس از مرگ از دیدگاه حکمت اسلامی

در حکمت اسلامی، مسئله هویت انسانی پیوندی عمیق با حقیقت نفس و روح دارد و همین امر سبب شده است که تبیین معاد جسمانی بدون تحلیل جایگاه نفس امکان‌پذیر نباشد. در این نگرش، انسان تنها مجموعه‌ای از اجزای مادی یا کارکردهای زیستی تلقی نمی‌شود، بلکه دارای حقیقتی فراتر از بدن است که منشأ ادراک، اراده، شعور و استمرار شخصیت او به شمار می‌آید. از این رو، بقای هویت پس از مرگ بر محور بقای نفس تفسیر می‌شود، نه بقای ماده جسمانی. مرگ در این چارچوب به معنای نابودی انسان نیست، بلکه انتقال او از مرتبه‌ای از وجود به مرتبه‌ای دیگر تلقی می‌شود که در آن، نفس همچنان واجد هویت فردی و ادراکات خویش باقی می‌ماند.

در متون قرآنی، از نفس انسانی به عنوان حقیقتی مستقل از بدن یاد شده است. آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْفَعُونَ» بیان می‌کند که کشته‌شدگان در راه خدا مرده نیستند، بلکه نزد پروردگارش زنده‌اند و روزی داده می‌شوند. ترجمه آیه چنین است: «گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند.» این آیه دلالت روشنی بر استمرار حیات انسانی پس از مرگ جسمانی دارد و نشان می‌دهد که حقیقت انسان محدود به بدن نیست (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۵۲).

در تبیین فلسفی این مسئله، نفس به عنوان جوهری مجرد معرفی می‌شود که در عین تعلق به بدن، وابسته به آن نیست. بدن ابزار فعالیت نفس در عالم مادی است، اما هویت واقعی انسان به نفس تعلق دارد. از این رو، با نابودی بدن، حقیقت انسانی از میان نمی‌رود. این معنا در برخی آثار اعتقادی نیز مورد تأکید قرار گرفته و بیان شده است که روح انسانی به سبب تجرد خویش از فساد و انحلال جسمانی مصون می‌ماند (قائم، ۱۳۷۵، ص ۱۰۸).

در برخی روایات نیز بر بقای روح و آگاهی انسان پس از مرگ تصریح شده است. در حدیثی آمده است: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»؛ یعنی «مردم در خواب‌اند و هنگامی که می‌میرند بیدار می‌شوند.» این روایت مرگ را نه پایان وجود، بلکه نوعی انتقال از مرتبه‌ای از ادراک به مرتبه‌ای کامل‌تر معرفی می‌کند. تحلیل این روایت نشان می‌دهد که آگاهی انسان پس از مرگ استمرار می‌یابد و مرگ صرفاً حجاب تعلقات مادی را کنار می‌زند (ری‌شهری، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۱۹).

در حکمت اسلامی، رابطه نفس و بدن رابطه‌ای تدبیری تلقی می‌شود. به این معنا که نفس، بدن را اداره و تدبیر می‌کند، اما حقیقت آن فراتر از بدن است. بر همین اساس، تغییرات مداوم جسمانی در طول حیات دنیوی موجب زوال هویت فرد نمی‌شود؛ زیرا آنچه وحدت شخص را حفظ می‌کند، نفس است نه ماده بدن. این تحلیل در مباحث معاد اهمیت اساسی دارد؛ زیرا اگر هویت انسان وابسته به بدن مادی بود، با کوچک‌ترین تغییر جسمانی باید هویت فرد نیز تغییر می‌کرد (اللهوردی خانی، ۱۳۸۷، ص ۹۴).

در برخی تفاسیر قرآنی، مرگ به «توفی» تعبیر شده است. آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» به این معناست که خداوند نفس‌ها را هنگام مرگ به طور کامل دریافت می‌کند. واژه «توفی» در زبان عربی به معنای «گرفتن کامل» است و نشان می‌دهد که چیزی از حقیقت انسان نابود نمی‌شود، بلکه به عالمی دیگر منتقل می‌گردد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۷). این تحلیل زبانی، مبنایی مهم برای اثبات بقای روح در حکمت اسلامی محسوب می‌شود.

مسئله ادراکات برزخی نیز دلیلی بر استمرار هویت پس از مرگ به شمار می‌آید. در متون روایی، انسان پس از مرگ دارای شعور، ادراک، لذت و رنج معرفی شده است و این امور بدون فرض بقای نفس معنا نخواهد داشت. در برخی احادیث آمده است که ارواح مؤمنان پس از مرگ با یکدیگر ارتباط دارند و از وضعیت بازماندگان آگاه می‌شوند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۲۶۸). این گزارش‌ها نشان می‌دهد که هویت فردی پس از مرگ همچنان محفوظ است.

در تحلیل حکمی، نفس انسانی دارای مراتب مختلفی است که از مرتبه مادی آغاز می‌شود و به سوی تجرد کامل حرکت می‌کند. از این رو، مرگ نه نابودی بلکه مرحله‌ای از تکامل وجودی انسان تلقی می‌شود. در برخی منابع کلامی تصریح شده است که

نفس پس از مفارقت از بدن، همچنان شخصیت و ویژگی‌های فردی خود را حفظ می‌کند و همین امر امکان ثواب و عقاب اخروی را فراهم می‌سازد (سعیدی مهر، ۱۳۹۷، ص ۲۵۴).

همچنین در برخی آیات قرآن بر ثبت و بقای اعمال انسان تأکید شده است. آیه «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» بیان می‌کند که انسان اعمال خویش را حاضر می‌یابد. ترجمه: «آنچه انجام داده‌اند حاضر می‌یابند.» حضور اعمال در قیامت زمانی معنا پیدا می‌کند که فاعل اعمال نیز دارای هویت مستمر باشد و بتواند نسبت خود را با اعمال گذشته درک کند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ص ۱۰۲).

در فلسفه ذهن معاصر نیز برخی نظریه‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که هویت شخصی را نمی‌توان تنها با عناصر مادی توضیح داد. مسئله آگاهی، تجربه درونی و وحدت ادراکات از جمله اموری است که صرف تحلیل مادی قادر به تبیین کامل آن نیست. این مسئله نوعی هم‌پوشانی مفهومی میان برخی دیدگاه‌های جدید و نظریه تجرد نفس در حکمت اسلامی ایجاد کرده است. در برخی پژوهش‌های مرتبط با معاد جسمانی نیز بیان شده که بقای هویت بدون پذیرش نوعی واقعیت فرامادی دشوار خواهد بود (خوش صحبت، ۱۳۹۳، ص ۸۱).

از منظر حکمت اسلامی، اگر نفس باقی باشد، امکان بازگشت بدن و تحقق معاد جسمانی نیز قابل تبیین خواهد بود؛ زیرا بدن اخروی بر محور نفس شکل می‌گیرد و هویت انسان به واسطه استمرار نفس حفظ می‌شود. این نگرش، هم پاسخگوی اشکالات مربوط به نابودی ماده بدن است و هم تبیینی عقلانی از تداوم شخصیت انسان ارائه می‌دهد.

۲.۴. پاسخ به شبهات ذهن-بدن درباره تداوم هویت و معاد

مسئله رابطه ذهن و بدن از بنیادی‌ترین مباحث فلسفه ذهن و الهیات است که همواره پرسش‌هایی درباره چیستی هویت انسان و امکان تداوم آن پس از مرگ برانگیخته است. شبهات ناشی از دوگانگی یا یگانگی ذهن و بدن، چالش‌های مهمی را در فهم معاد جسمانی و روحانی ایجاد کرده‌اند. واکاوی این دیدگاه‌ها از منظر فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه، زمینه‌ای برای پاسخ‌گویی عقلانی و هماهنگ با آموزه‌های دینی فراهم می‌سازد. این نوشتار در پی آن است که با تبیین بنیادهای فلسفی و الهیاتی، راه‌حلی مناسب در برابر شبهات ذهن-بدن و پرسش‌های مربوط به تداوم هویت و معاد ارائه دهد.

۲.۴.۱. چالش تجدید جزء و هویت مادی

یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که در طول تاریخ اندیشه درباره معاد جسمانی مطرح شده، مسئله تجدید اجزای بدن و ارتباط آن با هویت شخصی است. این شبهه بر این فرض استوار است که بدن انسان در طول حیات دنیوی دچار تغییرات مداوم می‌شود و بسیاری از اجزای آن جایگزین می‌گردد؛ در نتیجه اگر معاد به معنای بازگشت همین بدن مادی باشد، پرسش اساسی آن است که کدام بدن به قیامت بازمی‌گردد. اگر بدن قیامتی از مواد دیگری تشکیل شود، چگونه می‌توان آن را همان انسان پیشین دانست. این پرسش در واقع به نسبت میان هویت شخصی و ماده بدن مربوط می‌شود و در فلسفه ذهن معاصر نیز در قالب مسئله «تداوم شخصی» مورد بحث قرار گرفته است.

در منابع دینی نیز این اشکال از سوی منکران معاد مطرح شده و قرآن کریم به آن پاسخ داده است. در آیه‌ای آمده است:

«وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا»

ترجمه: «گفتند آیا هنگامی که استخوان‌هایی پوسیده و پراکنده شدیم، دوباره در آفرینشی نو برانگیخته خواهیم شد؟» این پرسش نشان می‌دهد که اشکال اصلی منکران معاد، تصور نابودی کامل اجزای بدن و عدم امکان بازسازی هویت انسانی بوده است. پاسخ قرآن بر قدرت الهی در بازآفرینی انسان و نیز بر شناخت کامل او از اجزای وجود انسان تأکید می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۱۵، ص ۱۲۳).

در برخی آیات دیگر، مسئله حفظ هویت انسان حتی در شرایط پراکندگی اجزای بدن مطرح شده است. آیه «قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» بیان می‌کند که خداوند از آنچه زمین از بدن انسان می‌کاهد آگاه است و همه آن در کتابی

محفوظ ثبت شده است. ترجمه آیه چنین است: «ما می‌دانیم زمین از بدن آنان چه می‌کاهد و نزد ما کتابی نگاهبان است.» این بیان نشان می‌دهد که هویت انسان حتی با پراکندگی اجزای مادی نیز از منظر الهی محفوظ است (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۷، ص ۷۸). در تحلیل فلسفی این مسئله، میان ماده بدن و هویت انسانی تمایز نهاده می‌شود. بدن انسان در طول حیات دنیوی دستخوش تغییرات گسترده‌ای است؛ با این حال، انسان همچنان خود را همان فرد پیشین می‌داند. این واقعیت نشان می‌دهد که هویت شخصی وابسته به ماده خاص بدن نیست، بلکه به حقیقتی پایدارتر تعلق دارد که تغییرات مادی را دربر می‌گیرد. بر اساس این تحلیل، حتی اگر بدن قیامتی از مواد جدیدی تشکیل شود، تا زمانی که با همان حقیقت نفسانی مرتبط باشد، هویت شخصی حفظ خواهد شد (نکونام، ۱۳۸۷، ص ۱۶۸).

در برخی روایات نیز به مسئله بازآفرینی بدن اشاره شده است. در روایتی آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ تُرَابِهِمْ»

ترجمه: «خداوند بندگان را در روز قیامت از خاک آنان برمی‌انگیزد.» این روایت نشان می‌دهد که ماده بدن می‌تواند بار دیگر به صورت بدنی کامل سامان یابد، اما هویت انسان تنها به ماده خاکی وابسته نیست، بلکه به حقیقتی است که این بدن را تدبیر می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۱۸۹).

در برخی آثار کلامی نیز تأکید شده است که تغییر ماده بدن، خللی در هویت انسان ایجاد نمی‌کند؛ زیرا آنچه شخصیت فرد را شکل می‌دهد، صورت و نظم وجودی اوست. بدن مادی ظرفی برای تحقق این نظم است و می‌تواند در شرایط مختلف دگرگون شود، بدون آنکه هویت انسان از میان برود (اللهوردی خانی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۲). این تحلیل، امکان معاد جسمانی را با حفظ هویت شخصی سازگار می‌سازد.

در مباحث فلسفه ذهن نیز مسئله‌ای مشابه مطرح شده است. برخی نظریه‌ها بیان می‌کنند که هویت شخصی با استمرار ساختار اطلاعاتی یا الگوی سازمانی فرد مرتبط است، نه با ماده خاص بدن. این دیدگاه‌ها هرچند از مبانی دینی فاصله دارند، اما نشان می‌دهند که هویت انسانی الزاماً وابسته به اجزای مادی ثابت نیست. در نتیجه، اگر الگوی وجودی انسان حفظ شود، بازسازی بدن می‌تواند با حفظ هویت سازگار باشد (خوش صحبت، ۱۳۹۳، ص ۸۴).

۲،۴،۲. شبهه فنای آگاهی و تداوم ذهن

یکی دیگر از شبهات مهم در بحث معاد جسمانی، مسئله وابستگی آگاهی به مغز است. در برخی دیدگاه‌های معاصر، آگاهی به عنوان محصول فعالیت‌های عصبی مغز معرفی می‌شود. بر اساس این دیدگاه، اگر مغز از کار بیفتد، آگاهی نیز از میان می‌رود؛ بنابراین پس از مرگ، سخن گفتن از استمرار ذهن یا هویت آگاهانه بی‌معنا خواهد بود. این دیدگاه در واقع نوعی تفسیر مادی‌گرایانه از ذهن است که تمام پدیده‌های ذهنی را به فرآیندهای فیزیکی فرو می‌کاهد.

در مقابل، در حکمت اسلامی آگاهی به نفس نسبت داده می‌شود نه به مغز. مغز تنها ابزاری برای ظهور فعالیت‌های نفس در جهان مادی است. از این رو، توقف فعالیت مغز به معنای نابودی نفس یا آگاهی نیست. در برخی منابع اعتقادی تصریح شده است که روح انسانی دارای ادراک و شعور مستقل از بدن است و مرگ تنها پیوند آن با بدن مادی را قطع می‌کند (قائمی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۴). در قرآن کریم نیز به نوعی آگاهی پس از مرگ اشاره شده است. در آیه‌ای آمده است:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ»

ترجمه: «چون مرگ یکی از آنان فرا رسد می‌گوید: پروردگارا مرا بازگردانید.» این آیه نشان می‌دهد که انسان پس از مرگ همچنان دارای ادراک و آگاهی است؛ زیرا درخواست بازگشت بدون وجود شعور و ادراک معنا ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۵، ص ۲۶۹).

در برخی روایات نیز به تداوم آگاهی انسان پس از مرگ اشاره شده است. در حدیثی نقل شده است که ارواح مؤمنان پس از مرگ با یکدیگر دیدار می‌کنند و از احوال یکدیگر آگاه می‌شوند. این روایت نشان می‌دهد که ادراک و ارتباط روحی حتی پس از مفارقت از بدن نیز ادامه دارد (ری شهری، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۴۶).

از منظر فلسفی، یکی از دشواری‌های تبیین مادی‌گرایانه ذهن، مسئله وحدت آگاهی است. تجربه‌های انسانی دارای وحدتی درونی هستند که به سختی می‌توان آن را صرفاً با فعالیت‌های پراکنده عصبی توضیح داد. در تحلیل‌های فلسفی بیان شده است که ادراکات انسانی نیازمند یک مرکز وحدت‌بخش هستند که بتواند تجربه‌های مختلف را در یک هویت واحد جمع کند (سعیدی مهر، ۱۳۹۷، ص ۲۶۳). در حکمت اسلامی، این مرکز وحدت‌بخش همان نفس انسانی است.

در برخی پژوهش‌های جدید درباره رابطه ذهن و بدن نیز مطرح شده است که حتی اگر مغز نقش مهمی در فرآیندهای شناختی داشته باشد، نمی‌توان آن را به طور کامل با ذهن یکسان دانست. برخی از این پژوهش‌ها به امکان استمرار آگاهی در شرایطی اشاره می‌کنند که فعالیت‌های معمول مغزی متوقف شده است. این یافته‌ها به طور غیرمستقیم نشان می‌دهند که آگاهی ممکن است به واقعیتی فراتر از ساختارهای فیزیکی وابسته باشد (مروج، ۱۳۹۸، ص ۶۲).

همچنین در برخی آیات قرآن به آگاهی انسان در عالم برزخ اشاره شده است. آیه «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» بیان می‌کند که گروهی از انسان‌ها در فاصله میان مرگ و قیامت بر آتش عرضه می‌شوند. ترجمه: «هر بامداد و شامگاه بر آتش عرضه می‌شوند.» این بیان نشان می‌دهد که انسان در عالم پس از مرگ دارای نوعی ادراک و تجربه است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۲۰، ص ۹۶).

۲،۴،۳. تحلیل رابطه نفس و بدن در بازگشت اخروی

در تبیین معاد جسمانی، یکی از مباحث اساسی تحلیل رابطه نفس و بدن در بازگشت اخروی است. پرسش اصلی این است که چگونه نفس که حقیقتی غیرمادی تلقی می‌شود، بار دیگر با بدن مرتبط می‌گردد و چگونه این پیوند می‌تواند هویت انسان را حفظ کند. در حکمت اسلامی، بدن به عنوان مرتبه‌ای از مراتب وجود انسان تلقی می‌شود که تحت تدبیر نفس قرار دارد. نفس نه تنها در دوران حیات دنیوی بدن را تدبیر می‌کند، بلکه در بازگشت اخروی نیز نقش محوری در شکل‌گیری بدن قیامتی دارد.

در برخی آیات قرآن به نحوه شکل‌گیری دوباره بدن اشاره شده است. آیه «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» بیان می‌کند: «همان‌گونه که آفرینش نخست را آغاز کردیم، آن را بازمی‌گردانیم.» این آیه نشان می‌دهد که بازگشت انسان در قیامت نوعی بازآفرینی است که بر اساس همان هویت نخستین صورت می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۴، ص ۲۴۳).

در تحلیل این مسئله گفته شده است که نفس انسانی پس از مرگ باقی می‌ماند و در قیامت بار دیگر با بدنی متناسب با عالم آخرت ارتباط پیدا می‌کند. این بدن هرچند با بدن دنیوی پیوند هویتی دارد، اما از ویژگی‌های متفاوتی برخوردار است و متناسب با شرایط عالم آخرت شکل می‌گیرد (حسینی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۱۴۸).

در برخی روایات نیز به این دگرگونی اشاره شده است. نقل شده است:

«يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى هَيْئَتِهِمْ»

ترجمه: «مردم در روز قیامت بر اساس هیئت‌های خود محشور می‌شوند.» این روایت نشان می‌دهد که هویت فردی انسان در قیامت محفوظ است، هرچند بدن او در شرایطی متفاوت از بدن دنیوی قرار دارد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۲۳۱).

در برخی تحلیل‌های فلسفی بیان شده است که نفس انسانی دارای توانایی ایجاد بدن متناسب با مرتبه وجودی خویش است. به بیان دیگر، بدن اخروی محصول نوعی تجسم نفسانی است که در آن ویژگی‌های روحی انسان در قالب بدنی مناسب ظهور می‌یابد (نکونام، ۱۳۸۷، ص ۱۹۴). این دیدگاه نشان می‌دهد که رابطه نفس و بدن در آخرت صرفاً تکرار رابطه دنیوی نیست، بلکه مرتبه‌ای جدید از این ارتباط محسوب می‌شود.

همچنین در برخی منابع روایی آمده است که اعمال انسان در قیامت به صورت‌های عینی تجسم می‌یابند. این مسئله نشان می‌دهد که میان حقیقت نفسانی انسان و بدن اخروی او ارتباطی عمیق وجود دارد. در واقع، بدن قیامتی تجلی حقیقت باطنی انسان است و همین امر سبب می‌شود که هویت فردی او در قیامت به طور کامل آشکار گردد (ری‌شهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۷۵).

در نتیجه، تحلیل رابطه نفس و بدن در بازگشت اخروی نشان می‌دهد که معاد جسمانی نه صرفاً بازگشت ماده بدن، بلکه تحقق دوباره وحدت نفس و بدن در مرتبه‌ای متعالی از وجود است. این تبیین امکان حفظ هویت شخصی را در عین دگرگونی بدن فراهم می‌سازد و بسیاری از شبهات مربوط به رابطه ذهن و بدن را پاسخ می‌دهد.

نتیجه گیری

مسئله معاد جسمانی در سنت اندیشه اسلامی تنها یک آموزه اعتقادی صرف نیست، بلکه مسئله‌ای عمیق در حوزه انسان‌شناسی فلسفی و الهیات به شمار می‌آید که با مباحثی همچون هویت شخصی، رابطه نفس و بدن و تداوم آگاهی پیوند خورده است. بررسی مفهومی این آموزه نشان می‌دهد که معاد در نگاه اسلامی ناظر به بازگشت حقیقی انسان است؛ بازگشتی که در آن هم بعد نفسانی و هم بعد بدنی انسان در چارچوبی متناسب با نشئه اخروی تحقق می‌یابد. از این رو، فهم دقیق معاد جسمانی نیازمند تحلیل همزمان مبانی فلسفی مربوط به حقیقت انسان و جایگاه بدن در ساختار وجودی اوست.

تحلیل مباحث فلسفی مرتبط با مسئله ذهن-بدن نشان داد که بسیاری از چالش‌های مطرح در فلسفه معاصر، از جمله مسئله تداوم هویت و نسبت آگاهی با بدن، به نحوی با مسئله معاد نیز ارتباط می‌یابد. در این میان، رویکرد حکمت اسلامی با تأکید بر نقش نفس به عنوان حقیقت وحدت‌بخش انسان، امکان تبیین استمرار هویت شخصی را فراهم می‌کند. بر اساس این دیدگاه، تغییرات مادی بدن مانع از حفظ هویت انسان نیست، زیرا عنصر اصلی هویت در حقیقت نفسانی او قرار دارد که تدبیر بدن را بر عهده دارد.

همچنین بررسی شبهات مربوط به پراکندگی اجزای بدن و امکان بازسازی آن نشان داد که این اشکالات عمدتاً مبتنی بر فروکاست هویت انسان به ماده فیزیکی است. در حالی که در چارچوب حکمت اسلامی، بدن در قیامت تابع نفس و متناسب با مرتبه وجودی انسان تحقق می‌یابد. بدین ترتیب، بازگشت جسمانی را می‌توان نه به معنای بازسازی صرف اجزای مادی، بلکه به عنوان تحقق بدن مناسب با حقیقت نفسانی انسان در عالم دیگر تبیین کرد.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که پیوند دادن مباحث معاد جسمانی با مسئله ذهن-بدن می‌تواند افق تازه‌ای برای فهم فلسفی این آموزه فراهم سازد. چنین رویکردی امکان گفت‌وگوی میان الهیات اسلامی و فلسفه معاصر را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که سنت فلسفی اسلامی ظرفیت‌های قابل توجهی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های جدید درباره هویت انسان، آگاهی و حیات پس از مرگ در اختیار دارد.

فهرست منابع و مآخذ

*قرآن

*نهج البلاغه

کتاب

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۳۰ هـ.ق). امالی، بیروت: مؤسسه علمی مطبوعات.
۲. اعتصامی، محمد مهدی (۱۳۹۱). قرآن و تعالیم دینی (۲)، تهران: شرکت نشر کتاب‌های درسی.
۳. اللهوردی خانی، علی (۱۳۸۷). مبدأ و معاد، مشهد: شرکت به نشر.
۴. ایزد پناه، عبدالرضا (۱۳۸۷). کتاب فقه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵. بیستونی، محمد (۱۳۹۰). ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن طبرسی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۶. حسینی، محمد حسین (۱۴۱۷-۱۴۲۳ هـ.ق). معاد شناسی، مشهد: علامه طباطبایی.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ هـ.ق). مفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالقلم.
۸. ری شهری، محمد (۱۳۷۷). میزان الحکمه، ترجمه رضا شیخی، قم: دارالحدیث.
۹. سعیدی مهر، محمد (۱۳۹۷). آموزش کلام اسلامی، قم: کتاب طه.
۱۰. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۳). ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. قائمی، اصغر (۱۳۷۵). اصول اعتقادات، قم: دفتر نشر برگزیده.
۱۲. قرشی، علی اکبر (۱۳۸۷). قاموس القرآن، تهران: دارالکتب اسلامی.

۱۳. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ هـ.ق). بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۱۴. مظاهری، حسین (۱۳۷۲). معاد در قرآن، قم: انتشارات شفق.
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۸). پیام قرآن، قم: مدرسه علمیه امیرالمؤمنین.
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب اسلامیة.
۱۷. نکونام، محمد رضا (۱۳۸۷). معاد جسمانی، قم: ظهور شفق.

مقالات

۱. انواری، جعفر (۱۳۸۷). «معاد جسمانی از نگاه حکیمان الهی».
۲. خوش صحبت، مرتضی (۱۳۹۳). «معاد جسمانی از منظر علامه طباطبایی».
۳. مروج، علی اصغر (۱۳۹۸). «شبهه اکل و مأكول».
۴. میر شفیعی، روح الله (۱۳۹۴). «بررسی معاد جسمانی قرآنی - حدیثی از دیدگاه مکتب خراسان».